

می خواهم تعریفان را از چند اصلاح
سیاسی بدانم
خب بیوس
- شورا؟
- جایی که از صادرات و واردات مرده و
جازه درآمدهای خوبی پیدا می کند
- پژو پرسیا؟
- دکان دو نیش آدمهایی که فکر کردند
مردم هم مثل من و تو دیوانه اند
- برج های ساختمانی؟
- باید در تمام کشور من بر نعش
درختان برج های آن چنانی ساخت. آن وقت
آمار خودکشی افزایش پیدا می کند و این
برای کنترل جمعیت خوب است.
- انحصارطلبی؟
- همان واژه بدشگونی است که برای
چسباندن اسم نامزدشان در انتخابات حتی
به گل ها هم رحم نمی کنند
- سمینا؟
- جایی که باید کباب سلطانی ۳۰
سانتی باشد و الا ول معطلی.
- زندان؟
- آب خنک خوردن چه صفایی دارد...
امروز از یده پیاد
- آدامس؟
- یک آدامس دزد را آنقدر زدند که
نزدیک بود بمیرد اما...
- ممنونم جناب لامپ حرف آخر؟
- راستی این قرص من را شما ندید
الان یاسبان بیمارستان می آید گوشم را
می گیرد و می گوید دوباره فرصت را دیر
خوردی.
تیمارستان ما
چند روز مانده به اول مهر

بربری بخورم آن وقت سرم را داخل
نوشابه ها فرو کنم و بینم چقدر می توانم
نفس بکشم! گاهی وقت ها هم دوست دارم
نطق () کنم. گاهی هم دوست دارم وسط
ریل راه آهن پیشینم و منتظر باشم یک
قطار بیاید و مرا در آغوش بگیرد... همه
این ها دلخوشی های من است، اما آنچه
مهم است ساز زندگی است! ایرانی آبادانی!
کشوری سبز راه راه
- آیا این شعار تبلیغاتی شماست
- نه شعار تبلیغاتی من این است «ساز
زندگی آبادانی راه راه است»
- برای جزیره تنهایی یک کاست، یک
کتاب و یک روزنامه:
: البته اگر جزیره تنهایی است پس
کتاب و کاست و روزنامه اش چیست؟ اما
ترجیح می دهم یک کاست از سروصدای
بچه های خودمون! پرکنم و به جای همه
کاست ها پاپ و غیر پاپ در جزیره تنهایی
گوش کنم. کتاب هم شاید همان کتاب
صدای پای اسب! را که یکی از بچه ها
نوشته و الان ۴ جلد شده را با خودم ببرم!
: روزنامه هم که فرق نمی کند، جنس
همه روزنامه ها برای پاک کردن شیشه
عینک من خوب است.
- آخرین موسیقی که شنیدید؟
: جیغ بنفش بود. اثر هوشنگ تیمسار،
به چیزی می گم به چیزی می شنوید
- خب جناب لامپ بریم سراغ سوالات
نیمه سیاسی؟
: تو را به خدا دست از سر من بردار
سیم ها داره می کنه
- فقط چند جمله کوتاه... یعنی در واقع

جوانان ایران است. من فرهادم، من
شیرینم، من کیومرثم، من قلی ام، من حسن
کچلم، من داریوشم. خلاصه اسم خاصی
ندارم به نام هر کدام از جوانان که بخواهید
می توانید مرا صدا بنزید اصلاً اسم شما
چیست؟
- من الف. ب. ج. دالم
: پس من هم الف. ب. ج. دالم
- خب حالا من شما را چه صدا بنزم؟
- خودت که می دانی هر اسمی که دوست
داری ولی توی خونه صدام می زند لامپ!
- خب جناب لامپ از سوالات
روان شناسی شروع می کنیم: از چه رنگی
خوشتان می آید؟
- همه رنگ ها خوبند. من همه را
دوست دارم. اما رنگ من سفید مایل به
زردچوبه ای راه راه پوست خربزهای
- شما ازدواج هم کردید؟
: با اجازه بزرگترها... بعله
- خب مبارک... چنبار؟
: هیچ بار. دفعه اول رفتم خواستگاری
یک خانم دکتر. گفتند دیوانه اس من هم
ناراحت شدم. زدم چشم خانم دکتر را کور
کردم.
- برای چه؟
: تا کور شود هر آن که نتواند دید!
- دلخوشی تان چیست؟ یعنی در واقع
به چه چیز دل بستگی دارید.
: البته بستگی دارد به دل! گاهی
وقت ها دلم می خواهد یک نان بربری
بگیرم و با یک نوشابه خانواد و آن وقت
نوشابه ها را در یک کاسه بزرگ بریزم و نان
بربری ها را هم تلیت کنم بعد یک تکه نان

حالا می فهمم دیوانگی هم عالمی دارد.
کاش چندماه پیش خودم را به دیوانگی
می زدم. تا این همه بلا سرم نمی آمد.
دیوانه شدن یک طرف، دوست نرمال
پیدا کردن یک طرف. به جان تمام
روزنامه های زنجیرهای قسم! آدم هایی که
اینجا هستند می توانند یک دنیا را اداره
کنند. چشم هایتان گرد نشود، تعجب
نکنید... مگر سیاستمداران چه می کنند که
این دیوانه ها بلد نیستند. آنچه من دیدم
این است که سیاستمداران فقط حرف
می زنند و عمل نمی کنند و اگر قرار باشد
فقط حرف بنزنیم باور کنید این دیوانه های
هم بند ما بسیار قشنگ تر حرف می زنند تا
بعضی از رجال! اصلاً بگذارید آب پاکی
روی دستتان بریزیم. وقتی حرف های
بی عمل ملاک کارهای سیاسی باشد چه
اشکالی دارد ما یک دیوانه را سیاستمدار
بدانیم. این، دو خوبی دارد: اول آن که دیوانه
بی چاره حرف هایش را می زند و از نظر
روانی خالی می شود. دوم آن که، تخیل
دیوانه های پر حرف بسیار مواج تر از آدم های
عاقل پر حرف است. حالا که قرار است
حرف باشد پس دیوانه ها با حرف هایشان
بیشتر آسمان به ریسمان می بافند.
این یک مقدمه ای بود تا خدمت شما
عرض کنم که ما امروز دست به دامن یکی
از هم بند های خود شدیم تا در یک
گفت و گوی تبلیغاتی نظرات او را جویا شویم
و اصلاً بدانیم آخر این بیچاره با این همه
نظر مساعد چرا به تیمارستان آمده است.
- لطفاً خودتان را معرفی کنید.
: اسم چه معنی دارد نام من نام تمام

توی خونه صدام می زندند... لامپ!